چند نمونه ازحمل برتقیه توسط اصحاب و تخطئه امام

خب وقتی به این صورت است، چرا ما بگوییم القاء خلاف و اختلاف، یعنی القاء در خلاف شرع؟! خب یک جا افضل را می‌گویند. یک جا تجویز را می‌گویند. یعنی به امام اجازه نمی‌دهی که در یک جا به مناسبت مقام تنها افضل را بگویند؟! چرا اجازه نمی‌دهیم؟! می‌خواهند حکم خدا را بگویند. می‌گویند حکم این است. بیان هم می‌کنند و مکلف هم به وادی اتیان به افضل می‌روند. در یک جای دیگر برای اینکه احکام کل شرع نزند، فقهاء امت معلوم باشد، کف کار را هم می‌گویند. کف کاری که دون افضل است. کجای این تعارض است یا القاء خلاف است؟!

شاگرد: اگر اینطور بود باید می‌فرمودند من سبعین مخرج دارم.

استاد: بله، جواب امام را عرض می‌کنم. چرا امام به این صورت فرمودند؟ درست است که زراره است. من این حدیث‌ها را بخوانم تا به جواب امام علیه‌السلام برسیم.

الف) طواف نساء

در خود کافی، روایت خیلی زیبایی هست:

> **عَنْ سَلَمَةَ بْنِ مُحْرِزٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ وَقَعَ عَلَى أَهْلِهِ قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ طَوَافَ النِّسَاءِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ فَخَرَجْتُ إِلَى أَصْحَابِنَا فَأَخْبَرْتُهُمْ فَقَالُوا اتَّقَاكَ هَذَا مُيَسِّرٌ قَدْ سَأَلَهُ عَنْ مِثْلِ مَا سَأَلْتَ فَقَالَ لَهُ عَلَيْكَ بَدَنَةٌ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَخْبَرْتُ أَصْحَابَنَا بِمَا أَجَبْتَنِي فَقَالُوا اتَّقَاكَ هَذَا مُيَسِّرٌ قَدْ سَأَلَهُ عَمَّا سَأَلْتَ فَقَالَ لَهُ عَلَيْكَ بَدَنَةٌ فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ بَلَغَهُ فَهَلْ بَلَغَكَ قُلْتُ لَا قَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ[1]**

در این روایت خیلی نکات هست. **«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ وَقَعَ عَلَى أَهْلِهِ قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ طَوَافَ النِّسَاءِ»**؛ طواف نساء انجام نداده ولی مقاربت کرده. **«قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ»**؛ چیزی بر او ثابت نیست.

«فَخَرَجْتُ إِلَى أَصْحَابِنَا فَأَخْبَرْتُهُمْ»؛ از اینجا شروع می‌شود. حدیثی که می‌شنید همینطور آن را در صندوق نمی گذاشت. می‌رفت به سائر شیعه هم می‌گفت. همان حرف صاحب حدائق که فرمودند

احادیث دروغ را پالایش کردند، خُب محتوا را هم پالایش می‌کردند.

«فَقالُوا اتّقاكَ!» حضرت تقیه کرده‌اند. ببینید فضا، فضای مواظبت بوده. آن هم ایستاد. **«تَسْأَلَهُ عَنْ مِثْلِ اسْأَلْهُ عَنْ مِثْلِ اذَا مُيَسِّرٌ!»** محدث خوب شیعی است. کلمه «مثل» را ببینید. «سألته عن مثل اسألته عن مثل اذا میسر»؛ الآن زراره گفت «فاجاب مثل مسالتی»، در اینجا هم می‌گوید «هذا میسر». اصحاب اینچنین گفتند. شما می‌گویید آن‌ها این قدر نمی فهمیدند؟! اینها بزرگان اصحاب ما هستند. حدیث در دست آن‌ها بوده. گفتند میسر این مسأله را پرسیده و برای ما جواب آورده.

«فَقالَ لَهُ عَلَيْكَ بِذَنَبِهِ!» اینطور نیست که کافره نداشته باشد. باید یک شتر کافره بدهد. پس حضرت تقیه کرده است. او برگشت، **«قالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِداكَ إِنِّي أَخْبَرْتُ أَصْحابَنا بِما أَجَبْتَنِي فَقالُوا اتّقاكَ هذا مُيَسِّرٌ قَدْ سأَلَهُ عَمّا سأَلْتَ فَقالَ لَهُ عَلَيْكَ بِذَنَبِهِ!»** امام هم گفتند بله دیگه، چراهای نیست باید القاء خلاف کنم!! این را که نفرمودند. بلکه حرف اصحاب را تخطئه کردند. تخطئه چه چیزی؟ تخطئه همین مبانیی که من الآن عرض می‌کنم. فرمودند این‌ها دو مسأله است. **«فَقالَ إِنَّ ذلِكَ كانَ بَلَغَهُ فَهَلْ بَلَغَكَ!»** میسر می‌دانست که نباید انجام بدهد. خلاصه تحت شرائطی انجام داد، لذا باید شتر بدهد. اما آیا به تو رسیده بود؟ **«قُلْتُ لا!»** گفتم من اصلاً نمی‌دانستم. **«قالَ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ!»** تمام شد.

شاگرد: این یک مسأله بوده.

استاد: جاهل و عامد یک مسأله است؟

شاگرد: آن جاهل به اصل حکم بوده. اما دیگری می دانسته.

استاد: «بلغه» دارد. ایشان می‌گویند فقیه می‌تواند معین کند. خُب معما چون حل گشت آسان شود! قبلش به او چه گفتند؟ گفتند: «اتقاک، هذا میسر». تمام شد. حالا اگر برنگشته بود ما روایت او را بر تقیه حمل کرده بودیم. می‌گفتیم شرائط تقیه بوده. این خیلی جالب است که امام علیه‌السلام می‌فرمایند دو وجه است و دو محمل است. با هم فرق دارند.

شاگرد۲: جناب کشی که تصریح می‌کنند، «فرّق بینک». یعنی تفریق می‌کنند. یعنی خلاف فرمایش شما است.

استاد: عبارت را بخوانید.

شاگرد۲: «الذّي فَرَّقَ بَيْنَكُمْ فَهُوَ راعِيكُمُ الذّي اسْتَرْعاهُ اللّهُ خَلْقَهُ»، جناب زراره از فرزندشان نامه می‌دهند و به محضر حضرت در مدینه می‌برند. سوالش این بود که چطور به من یک جواب دادی و به محمد بن مسلم جواب دیگری دادی؟

استاد: آن یک روایت دیگر است.

شاگرد۲: نه، خلاف این نکته است. شما می‌فرمایید حیثیت مباحث متفاوت است، لذا دو مسأله بوده.

استاد: اصل روایت را بخوانید.

شاگرد۲: حضرت در ادامه می‌فرمایند: مثل من مثل کشتیای است که «ارید ان اعیبها».

استاد: اگر آن روایت را می‌گویی‌د، در آن روایت حضرت عبارت بسیار تندی علیه زراره گفتند. نگاه کنید. بعد ناراحت شده بود. حضرت فرمودند به پدرت سلام برسان و بگو مثل من مثل کشتیای است که اگر علیه آن عبارت تندی می‌گویم می‌خواهم محفوظ بماند. این چه ربطی به حرف ما دارد؟! علیه شخص زراره بود؛ شاید لعنش کردند.حضرت هم می‌فرمایند می‌خواستم کشتی را سوراخ کنم.

شاگرد: در متن حدیث مؤید خیلی خوبی برای فرمایش شما هست.

> **...فَلَا وَاللَّهِ مَا أَمَرَنَاكَ وَلَا أَمَرَنَاهُ إِلَّا بِأَمْرٍ وَسَعَنَا وَوَسَعَكُمُ الْأَخْذُ بِهِ، وَلَكِنَّ ذَلِكَ عِنْدَنَا تَصَارِيفُ وَمَعَانٍ تُوَافِقُ الْحَقَّ، وَلَوْ أَذِنَّا لَنَا لَعَلِمْتُمْ أَنَّ الْحَقَّ فِي الَّذِي أَمَرْنَاكُمْ بِهِ، فَرُدُّوا إِلَيْنَا الْأَمْرَ وَسَلِّمُوا لَنَا وَاصْبِرُوا لِأَحْكَامِنَا وَارْضَوْا بِهَا، وَالَّذِي فَرَّقَ بَيْنَكُمْ فَوَارَعِيكُمُ الَّذِي اسْتَرْعَاهُ اللَّهُ خَلْقَهُ...[2]**

استاد: انشاءالله روایت را می‌بینیم.

شاگرد۲: ارتباط این مباحث به روایت «لكان أقل لبقائنا و بقائكم» بفرمایید.

استاد: من مصادیق روایت را بگویم. چطور حتی شیعه که تقیه را با آن دقت پالایش می‌کردند، خود همان زمان واقعیت امر این بود که مثل اینکه دو قرائت دو حکم است، مواردیکه آنها حمل بر تقیه می‌کردند دو مورد بود. دو محمل داشته، ولی اذهان ای عوام هستند ای فقهائی هستند که علی ای حال ذهنشان نمی‌تواند کل فقه را کما هو سامان‌دهی کند. چرا؟ اگر اینطور نبود که ما افقه ندا‌شتیم. افقه یعنی چه؟ اگر فقه یک سیاهی و سفیدی بود، می‌گفتی فقیه و غیر فقیه. افقه یعنی فقه به قدری گسترده هست که هر چه بیشتر با آن کار می‌کند بیشتر با فضای آن آشنا می‌شود.

ظاهراً مرحوم آسید ابوالحسن می‌فرمودند، می‌فرمودند اعلم کسی است که از سایرین نسبت به مذاق معصومین آگاه تر باشد. مذاق یعنی چه؟ یعنی یک پشتوانه اقیانوسگونه. می‌فهمد اگر در این شرائط این مسأله پیش بیاید، امام چطور جواب می‌دهد.. ادبیات اهل البیت علیهم‌السلام دستش آمده. خود همین هم دوباره مراتب دارد. امر این قدر وسیع و دقیق است.

شاگرد: مقصود از تعبیر «حتی یلحن» همین فرمایش است؟

استاد: بله، «یلحن» سه-چهار معنا داشت که این هم یکی از آنها است.

شاگرد۲: اختلافی که شما در احادیث می‌فرمایید، یک وجهش هم همین اختلاف در قرائات است که مربوط به احکام واقعیه است. یعنی همان مراتب احکام. یک مراتب اختلاف در احادیث هم از باب ولایت اهل البیت علیهم‌السلام است. مثلاً از باب تقیه است، از باب احکام ثانویه است. از باب خود مصلحت سنجی خود ائمه علیهم‌السلام است. خیلی از اختلاف در احادیث از این باب است. آن درصدی که از باب احکام واقعیه هست ای از باب اعمال ولایت اهل البیت علیهم‌السلام است... . لذا خیلی وقتها این احکام امد دارد. حکم شخصی می‌شود. یعنی حکم واقعی نیست. در زمان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم بوده، وقتی به پایانش می‌رسید تمام می‌شد. این حکمی واقعی نبوده. حکم ولائی حضرت بوده که در زمان خاص و شخص خاص بوده. در روایات باید درصد اختلاف آنها را پیدا کرد.

استاد: اتفاقا مهمترین تمرین کلاس فقه همین است. صاحب حدائق می‌گویند اینها برای القاء اختلاف بود، پس تقیه است. آن چه که بین شیعه مستقر شده حکم الله است، بقیه آنها تقیه است. اما آن چه که من عرض می‌کنم، این است: عنوان ثانوی، حکم شرع است، اینطور نیست که فقه نباشد. شخص او این حکم را داشت، شخص او خودش به‌عنوان یک قضیه واحده، وقتی آن را بالا می‌بری و در فقه نگاه می‌کنی، می‌بینی کلی است ولی نظیر آن بعداً پیش نیامده. و الا همان جا اگر بگوییم در شخص آن واقعه خلاف حکم الله عمل شده، درست نیست. خلاف حکم الله عمل نشده. در شخص او با تمام خصوصیات به حکم الله عمل شده. دقیقاً اگر همان خصوصیات تکرار شود باز کلی است.

شاگرد۲: فهم اینکه یک موضوع خاص داشته ای نداشته، خیلی سخت است.

استاد: سخت نیست. اصلاً مشکل مناقشه پذیر بودن استدلالات صاحب حدائق این است که هیچ روایتی که محتوا به دست ما بدهد، ندارند. همه اش کلی گویی است. «مسالة»، اختلاف افتاد، گفتم محفوظ باشید و... است. بعداً عرض می‌کنم خود محفوظ بودن در تناسب حکم و موضوع...؛ اگر یک جای اختلافی است که خلاف محفوظ ماندن شیعه است، باز شمای صاحب حدائق می‌گویید که اختلاف انداخته‌اند تا محفوظ باشند؟! می‌گویید اگر اینجا این اختلاف بیاید، برعکس ِخود حکم است که می‌گویند ما اختلاف انداختیم تا «ابقی لکم» باشد. بسیاری از طوائف شیعه وقتی منفرد می‌شدند، گروه گروه‌شان را می کشتند. البته در کوفه یک نحو عقوبت بود. فرقه خطّابیه بودند. یعنی گاهی صرف این نیست که وقتی متشتت شوند، جانشان محفوظ بماند، اتفاقا وقتی متفرق شدند، یک گروه بیست نفره روی آنها زوم می‌کند و کل آنها را می‌کشند. خُب چطور «ابقی لکم» است؟! ائمه حاضر هستند خون یک مؤمن شیعه ریخته شود؟! نه. وقتی نه، پس وقتی امام «ابقی» می‌گوید، یعنی من آن جای اختلاف می‌اندازم که این اختلاف من جلوگیری از یک قطره خون شیعه است. نه اینکه اختلافی بیاندازم که این اختلاف باعث کشته شدن بیست نفر از گروه قلیلشان شود. از تناسب حکم و موضوع این معلوم است.

ب) حکم به نصف ارث برای بنت واحد

بنابراین در این فضا با همین کار داریم. در «سبعین مخرج» حضرت هرگز نگفتند مخرج به‌عنوان حکم ثبوتی انشائی اولی است. کجا گفتند؟! الآن روایتش را می‌خوانم. روایت خیلی جالب است. اینها چند مثالی است که الآن داریم. اگر شما اینها را مقاله کنید چقدر مفصل می‌شود.

> عَنْ سَلَمَةَ بْنِ مُحْرِزٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ رَجُلًا أَرْمَانِيًّا مَاتَ وَ أَوْصَى إِلَيَّ فَقَالَ لِي وَ مَا الْأَرْمَانِيُّ قُلْتُ نَبَطِيٌّ مِنْ أَنْبَاطِ الْجَبَلِ مَاتَ وَ أَوْصَى إِلَيَّ بِتَرِكَتِهِ وَ تَرَكَ ابْنَتَهُ قَالَ فَقَالَ لِي أَعْطِ الِابْنَةَ النِّصْفَ قَالَ فَخَرَجْتُ عَلَيْهِ فَأَخْبَرْتُ زُرَارَةَ بِذَلِكَ فَقَالَ لِي ائْتِ الْإِمَامَ الْمَالُ لَهُ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ لَا بُدَّ فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّ أَصْحَابَنَا زَعَمُوا أَنَّكَ اتَّقَيْتَنِي فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا اتَّقَيْتُكَ وَ لَكِنِ اتَّقَيْتُ عَلَيْكَ أَنْ تُضَمَّنَ فَهَلْ عَلِمَ بِذَلِكَ أَحَدٌ قُلْتُ لَا قَالَ فَأَعْطِهَا مَا بَقِيَ[3]

یک شخصی وفات کرده بود، به دیگری وصیت کرده بود. یک دختر هم داشت. حضرت فرمودند نصف را به دختر بده. حالا زرارهای که آقا گفتند را نگاه کنید. چرا نصف؟ روشن است. نصف فرض است؛ دختر بالفرض نصف میبرد. «وَإِن كَانَتۡ وَٰحِدَةٗ فَلَهَا ٱلنِّصۡفُ»[4]؛ فرض او نصف است. حضرت هم فرمودند به او نصف بده. بعد چه شد؟

«فَأَخْبَرْتُ زُرَارَةَ بِذَلِكَ»؛ گفت به محضر حضرت رفتم و گفتم به من وصیت کرده و تنها یک دختر دارد، چه کار کنم؟ فرمودند به دخترش نصف را بده.

«فَقَالَ لِي اتَّقَاكَ»؛ گفت حضرت تقیه کردهاند. این هم از جناب زراره است. **«إِنَّمَا الْمَالُ لَهَا»؛** کل مال برای او است. نصفش را به فرض میبرد، نصفش را هم بالرحم و بالقرابه میبرد.

«قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدُ فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّ أَصْحَابَنَا زَعَمُوا أَنَّكَ اتَّقَيْتَنِي»؛ اصحابان چه کسی است؟ زراره است.

«فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا اتَّقَيْتُكَ»؛ شما میگوییدی زراره است، پس هر چه گفت دیگر تمام است. کجا تمام است؟! اگر این به امام برنگشته بود ما کار را تمام میکردیم. میگفتیم زراره فقیه گفت «اتقاک» و تمام شد.

«فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا اتَّقَيْتُكَ»؛ پس چه شد؟ **«وَلَكِنِ اتَّقَيْتُ عَلَيْكَ أَنْ تُضَمِّنَ فَهَلْ عَلِمَ بِذَلِكَ أَحَدٌ»؛** اینها میآمدند و میگفتند نصف مال را خودت خوردی، ای تضییع کردی، مجبور بودی از جیب خودت نصف آن را به عصبه او بدهی. من فعلاً گفتم نصف آن را بده. فعلاً نصف را میدهی و نصف را بضمانِ نگه میداری. میدانی هم برای او است. اگر با زور آمدند از تو بگیرند، تو تقصیری نداشتی، به زور مال او را گرفتند. اگر هم نگرفتند بعداً به او میدهی. بعد فرمودند حال کسی خبر دار شد؟ یعنی همه دیدند که به او نصف را دادی؟ **«قُلْتُ لَا قَالَ فَأَعْطِهَا مَا بَقِيَ»**؛ حال دیگر در یک فضای آرام بقیه را به او بده.

این روایت سوم بود. روایت هفتم و نهم، همین روایت را با عبارتهای مختلف آوردهاند. هر عبارتش نکاتی دارد.

> **عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحْرِزٍ بَيَّاعِ الْقَلَانِسِ قَالَ: أَوْصَى إِلَيَّ رَجُلٌ وَ تَرَكَ خَمْسَمِائَةِ دِرْهَمٍ وَ أَوْسَطَّمِائَةِ دِرْهَمٍ وَ تَرَكَ ابْنَةً وَ قَالَ لِي عَصَبَةٌ بِالشَّامِ فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَعْطِ الِابْنَةَ النِّصْفَ وَ الْعَصَبَةَ النِّصْفَ الْآخَرَ فَلَمَّا قَدِمْتُ الْكُوفَةَ أَخْبَرْتُ أَصْحَابَنَا بِقَوْلِهِ فَقَالُوا اتَّقَاكَ فَأَعْطَيْتُ الِابْنَةَ النِّصْفَ الْآخَرَ ثُمَّ حَجَجْتُ فَلَقِيتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ أَصْحَابُنَا وَ أَخْبَرْتُهُ أَنِّي دَفَعْتُ النِّصْفَ الْآخَرَ إِلَى الِابْنَةِ فَقَالَ أَحْسَنْتَ إِنَّمَا أَفْتَيْتُكَ مَخَافَةَ الْعَصَبَةِ عَلَيْكَ**[5]

عصبه ای در شام دارد. به من وصیت کرده. یک دختر دارد. اما در شام عصبه ای دارد. آنها میآیند و میخواهند ارث را از من بگیرند. **«فَقَالَ أَعْطِ الِابْنَةَ النِّصْفَ وَ الْعَصَبَةَ النِّصْفَ الْآخَرَ»**؛ آن نصف دیگر را به عصبه بده. چطور؟ این روایت هفتم خیلی نکات خوبی دارد.

«فَلَمَّا قَدِمْتُ الْكُوفَةَ أَخْبَرْتُ أَصْحَابَنَا بِقَوْلِهِ فَقَالُوا اتَّقَاكَ»؛ من هم دیدم حضرت تقیه جواب دادهاند، اصحابان درست میگویند چون مطلب دستشان است. ببینید چقدر بحث مهم است.

اصحابان تقیه را هم پاالیش کرده بودند. او به قدری مطمئن بود، با اینکه از خود امام شنیده بود، باز میگویی نصف دیگر را هم به دختر داد.

«فَأَعْطَيْتُ الِابْنَةَ النِّصْفَ الْآخَرَ»؛ آن نصفش را هم به دختر داد.

«ثُمَّ حَجَجْتُ»؛ و بعد به مدینه آمدم، **«فَلَقِيتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ أَصْحَابُنَا وَ أَخْبَرْتُهُ أَنِّي دَفَعْتُ النِّصْفَ الْآخَرَ إِلَى الِابْنَةِ»؛** آن نصف دیگر را هم به دختر دادم، **«فَقَالَ أَحْسَنْتَ»؛** خُب شما که به من آنطور گفتید؟! **«إِنَّمَا أَفْتَيْتُكَ مَخَافَةَ الْعَصَبَةِ عَلَيْكَ»؛** خود خوف چیزی است. شرائط را ببینید. محملی دارد. «احسنتَ» یعنی ارجح را در شرائط انجام دادی. ولی خوفی بود که مجوز بود، نه مفضّل. یعنی تو خوفی داشتی که آن خوف یک حکم شرعی برای تو میآورد، خوف از آنها داشتی؛ آنها میآمدند. مثل شیخ و شیخه؛ در روزه چه میگویید؟ همین که سختش است، «یجوز لهما الافطار». نه یجب. میتواند بگیرد، مانعی ندارد. شیخ و شیخه میتوانند روزه را بگیرند. بسیاری از افراد هستند که یجوز لهم الافطار. نه یجب لهما. چقدر اینها جالب است و وسیع است.

روایت نهم، این است:

> **عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحْرِزٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع- عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى إِلَيَّ وَ هَلَكَ وَ تَرَكَ ابْنَةً فَقَالَ أَعْطِ الِابْنَةَ النِّصْفَ وَ اتْرُكْ لِلْمَوَالِي النِّصْفَ فَرَجَعْتُ فَقَالَ أَصْحَابُنَا لَا وَ اللَّهِ مَا لِلْمَوَالِي شَيْءٌ فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ مِنْ قَابِلٍ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ أَصْحَابَنَا قَالُوا لَيْسَ لِلْمَوَالِي شَيْءٌ وَ إِنَّمَا اتَّقَاكَ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا اتَّقَيْتُكَ وَ لَكِنِّي خِفْتُ عَلَيْكَ أَنْ تُؤْخَذَ بِالنِّصْفِ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَخَافُ فَادْفَعِ النِّصْفَ الْآخَرَ إِلَى الِابْنَةِ فَإِنَّ اللَّهَ سَيُؤَدِّي عَنْكَ.[6]**

«فَرَجَعْتُ فَقَالَ أَصْحَابُنَا لَا وَ اللَّهِ مَا لِلْمَوَالِي شَيْءٌ»؛ قسم خوردند که اینطور نیست. ما مبانء را میدانیم.

«فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ مِنْ قَابِلٍ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ أَصْحَابَنَا قَالُوا لَيْسَ لِلْمَوَالِي شَيْءٌ وَ إِنَّمَا اتَّقَاكَ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا اتَّقَيْتُكَ وَ لَكِنِّي خِفْتُ عَلَيْكَ أَنْ تُؤْخَذَ بِالنِّصْفِ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَخَافُ فَادْفَعِ النِّصْفَ الْآخَرَ إِلَى الِابْنَةِ فَإِنَّ اللَّهَ سَيُؤَدِّي عَنْكَ».

شاگرد: در این بحث اینکه اهل البیت ولایت تشریعی داشته باشند، به چه صورت است؟

استاد: ولایت تشریعی یک ظرافت کارایی دارد. اگر آن ظرافت کاری را آدم نفهمد هیچ وقت آن را به درستی درک نمیکند. همیشه یادتان باشد قدم ها را با وضوح بردارید. اگر آن لطافت کاری های ولایت تشریعی ثابت نیست، شما همان عدم باشید و بگویید ولایت نیست. یعنی حکم، حکم خدا است. ولایت تشریع را خداوند به آنها نداده است. مگر اینکه آن نکته ظریف برایتان روشن شود. اگر روشن شد، جلو میروید و اصلاً مشکلی ندارید. و الا مادامی که روشن نشده اینطور نیست که ما به شرک قائل شویم. بگوییم کسی در مقابل حرف خدا ای در کنار خدا حکم جعل میکند. اصلا منظور اینها نیست. اگر زنده بودیم بعداً تذکر بدهید، آن لطافتی که دارد و محدوده‌ای که دارد را بیان کنیم. تفاوت بین تشریع و ولایت شرعی و ولایت تشریعی.

برای جلسه بعد این موارد را نگاه کنید. بنابراین ادعای من این شد: ما یک مورد پیدا کنیم که مطمئن شویم که وقتی حضرت القاء خلاف کردند، یکی از اطراف اختلاف در خلاف شرع واقع شده ولی از روی ناچاری. ولو به فرمایش آقا همین ناچاری هم خودش عنوان ثانوی است، ولی فعلا میگوییم از باب ناچاری در خلاف شرع واقع شده باشند، نه در محاملی که هست.

---

[1] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : ۴ صفحه : ۳۷۸

[2] إختيار معرفة الرجال المعروف بـ رجال الكشي نویسنده : الشيخ الطوسي جلد : ۱ صفحه : ۱۳۹

[3] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : ۷ صفحه : ۸۷

[4] النساء ۱۱

[5] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : ۷ صفحه : ۸۷

[6] همان

بازبینی #1
ایجاد شده 18 آوریل 2026 12:27:43 توسط ... .
به روزرسانی شده 18 آوریل 2026 13:03:09 توسط ... .